



انقلاب اسلامی از مهاجرت امام خمینی به پاریس تا پیروزی

فاصله‌ی زمانی 14 مهرماه تا 22 بهمن 1357، یکی از فصول برجسته‌ی تاریخ نهضت اسلامی به حساب می‌آید. این برهه‌ی زمانی که از هجرت حضرت امام به پاریس تا پیروزی انقلاب را در برمی‌گیرد، مملو از حوادث و اتفاقاتی است که هر یک مسیر انقلاب را به پیش می‌برد. با توجه به اهمیت زمان فوق، مرکز اسناد انقلاب اسلامی در قالب روش پژوهشی تاریخ شفاهی، وقایع و رویدادهای آن و نقش هدایت‌گر و سرنوشت‌ساز امام خمینی را در آفرینش موفقیت‌های این ایام مورد بررسی قرار داده است که در قالب کتاب تاریخ شفاهی، انقلاب اسلامی، از مهاجرت امام خمین، به پاریس، تا پیروزی، منتشر شده است. نهشتا، نگنده ام، اب، کتاب، متناسب با اب، امام، د، م، گد مصاحبه امام خمینی با خبرنگاری‌ها و مطبوعات در دهکده نوفل‌لوشاتو پاریس

تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی از مهاجرت امام خمینی به پاریس تا پیروزی

هجرت امام به پاریس:

حجت‌السلام سید محمود دعایی که سال‌ها در عراق اقامت داشت و از جمله معتمدین و از نزدیکان امام محسوب می‌شد و در این زمان از طرف ایشان با مقامات عراقی در ارتباط بود، در مورد جریان‌هایی که منجر به عزیمت امام از عراق به فرانسه شد، می‌گوید:

«رژیم شاه بر مبنای قرارداد الجزیره، به عراقی‌ها فشار می‌آورد تا جلوی فعالیت‌های مبارزاتی امام را بگیرند. عراقی‌ها هم روز به روز محدودیت را شدیدتر می‌کردند تا این که یک روز مرا خواستند و رسماً پیامی برای امام به من دادند، مبنی بر این که ما در عین این که به شما احترام می‌گذاریم، ولی به خاطر روابط با شاه، محدوداتی داریم. از این روی از شما می‌خواهیم که رعایت شرایط ما را بنمایید و فعالیت‌ها به این صورت علنی نباشد. وقتی این پیام را برای امام بردم، امام فرمودند: این آغاز کار است. شما به بعضی‌ها بگو من چنین چیزی را نمی‌پذیرم. من نمی‌توانم ساکت باشم و در ایران کسانی که به من اعتقاد دارند، مبارزه کنند و خون بدهند. اگر ایشان نمی‌خواهند من این جا باشم، می‌روم و جای دیگر حرفم را می‌زنم. عراقی‌ها ابتدا نمی‌خواستند زیاد سخت‌گیری کنند، لذا تنها بر این جهت اصرار داشتند که نوارهای امام از طریق عراق به ایران فرستاده نشود و اعلامیه‌ها در عراق تکثیر نشود، اما فشار ساواک و مسؤولین دیپلمات ایران به قدری قوی شده بود که عراقی‌ها ناگزیر شدند جلو فعالیت‌ها را بگیرند. به همین منظور بیت حضرت امام را محاصره کردند و چند تن از دوستان امام را دستگیر کردند. امام به عنوان اعتراض به رژیم بعث به خاطر فشارها و اذیت‌ها اعتصاب کردند و از منزل بیرون نمی‌آمدند. انعکاس این مسئله در خارج برای رژیم عراق، قابل تحمل نبود، لذا به ناچار از امام عذرخواهی کردند و به ظاهر حلقه‌ی محاصره را برداشتند، ولی در واقع تحت عنوان این که از طرف ایران می‌خواهند به شما سوء قصد کنند و ما باید از شما حفاظت کنیم، مراقبت و کنترل بیت امام را شدید کردند که امام فرمودند: ایشان حفاظت نمی‌کنند، بلکه نظارت می‌کنند. تا این که یک روز از بغداد، من را خواستند و من رفتم. به من گفتند: مرکز عالی فرماندهی انقلاب تصمیم گرفته است نماینده‌ی رسمی برای مذاکره با آیت‌الله خمینی به نجف بفرستد، لذا وقت آن را تعیین کنید. من را خواستند و من رفتم. به من گفتند: مرکز عالی فرماندهی انقلاب تصمیم گرفته است نماینده‌ی رسمی برای مذاکره با آیت‌الله خمینی به نجف بفرستد، لذا وقت آن را تعیین کنید. من پیام آنان را به امام عرض کردم. امام هم بعدازظهری را برای مذاکره تعیین کردند. در روز موعود سعدون شاکر که آن وقت رییس کل تشکیلات امنیت عراق بود، به اتفاق استاندار و رییس سازمان امنیت و رییس اوقاف نجف که فارسی می‌دانست، خدمت امام آمدند. ابتدا با اشاره به من، سؤال کردند که ایشان از طرف شما نمایندگی دارد که برای ما پیام شما را می‌آورد یا خیر؟ امام فرمودند بله. سپس با احترام، ولی در عین حال جید گفت: مطابق تحولات جدید در رابطه‌ی ما با ایران، قرار بر این است که به مخالفین یک دیگر اجازه‌ی فعالیت ندهیم و ما به این تعهد پای بندیم، لذا از شما درخواست می‌کنیم به فعالیت‌های علنی خود علیه شاه ایران خاتمه دهید. امام در پاسخ فرمودند: من دست از فعالیت‌های خود بر نمی‌دارم. من نمی‌توانم مردم ستم‌دیده‌ی ایران را که زیر ستم شاه هستند. فراموش کنم. مجدداً او یادآوری کرد، ما موظف هستیم به تعهدمان عمل کنیم و نگذاریم شما فعالیت‌ی داشته باشید. امام فرمود: شما اگر ناگزیر هستید من از عراق خارج می‌شوم.» (1)

در مورد این که چگونه پاریس به عنوان مقصد حضرت امام انتخاب شد، مرحوم حاج سید احمد خمینی اظهار می‌دارد که خود امام فرانسه را برای اقامت خود انتخاب کردند و در این مورد با کسی مشورت نمودند:

«برادران و خواهران عزیز، تا امام هست - که خدا او را تا انقلاب مهدی نگه دارد - باید روشن شود که: 1- هیچ کس از هجرت امام به جز من و تنی چند از دوستان مهم نجف خبری نداشت. 2- امام خود تصمیم به هجرت به فرانسه را گرفتند و همین حرکت به هیچ کس و هیچ یک از گروه‌های سیاسی چه داخل و چه ایرانیان خارج مربوط نیست. فردا ادعا نشود که ما آمدیم تا امام را راهی پاریس کنیم و یا به امام بگوییم، در فرانسه بهتر می‌شود مبارزه کرد و از این قبیل لاطائلاتی که اگر با بودن امام روشنش نکنیم، فردا از بزرگترین انحرافات اساسی این انقلاب و نهضت به شمار خواهد رفت.» (2)

امام خمینی نیز، در قسمتی از وصیتنامه‌ی خود به همین مطلب اشاره دارند و می‌نویسند که با مشورت فرزند خود، سید احمد، فرانسه را برای اقامت انتخاب کرده‌اند و کس دیگری در این مورد نقش داشته است:

«از قرار مذکور، بعضی‌ها ادعا کرده‌اند که رتن من به پاریس به وسیله‌ی آنان بوده، این دروغ است. من بعد از برگرداندنم از کویت با مشورت احمد، پاریس را انتخاب نمودم؛ زیرا در کشورهای اسلامی احتمال راه ندادن بود. آنان تحت نفوذ شاه بودند، ولی در پاریس این احتمال نبود.» (3)

فرانسوی‌ها در ابتدای ورود امام به پاریس، اعلام کردند که به آیت‌الله خمینی اجازه‌ی فعالیت سیاسی نخواهند داد، اما امام خمینی در مقابل اقدام دولت فرانسه، واکنش تندی نشان دادند و اظهار نمودند، حاضریم کشور فرانسه را ترک کنیم؛ اما دست از فعالیت خود بر نمی‌دارم. سیداحمد خمینی که ناظر تمام این جریانات بود می‌گوید:

«همان شب از کاخ الیزه آمدند پیش من که ما مواجه شدیم با این قضیه، چه بخوایم و چه نخواهیم آیت‌الله آمده است. اگر مطلع می‌شدیم، نمی‌گذاشتیم. وقت خواستند. امام گفتند بیایند. آمدند و گفتند حق ندارید کوچک‌ترین کاری انجام دهید و امام گفتند: «ما فکر می‌کردیم این جا مثل عراق نیست. من هر کجا بروم حرفم را می‌زنم. من از فرودگاهی به فرودگاهی و از شهری به شهر دیگر سفر می‌کنم تا به دنیا اعلام کنم که تمام ظالمان دنیا دستشان را در دست یکدیگر گذاشته‌اند تا مردم جهان صدای ما مظلومان را نشوند، ولی من صدای مردم دلیر را به دنیا خواهم رساند. من به دنیا خواهم گفت که در ایران چه می‌گذرد.» (4)

پیام خوش‌آمدگویی به امام به مناسبت بازگشت به میهن:

متن پیام خوش‌آمدگویی، که توسط آقای نصرالله شادنوش قرائت شد بدین شرح است:

«ای روح خدا و ای ابراهیم بت‌شکن، این بنده ی پاک باز حق و ای جان عزیز ملت ایران، به عرض برسانم که:

رواق منظر چشم من آشیانه‌ی توست کرم نما و فرود آ که خانه، خانه‌ی توست

ملت ایران چه چیزی از جان عزیزتر دارد که نثار مقدم فرخنده‌ی رهبر فداکار و روشن‌بین نماید و چه ثنایی بالاتر از این سراغ دارد که او را بنده‌ی پاک‌باز حق بخواند؟ ای بنده‌ی پاک‌باز خدا، ای مسلمان محمدی، ای شیعه‌ی صادق، ای آیت خدا، ملت ایران در شخصیت شما و از تجربه‌ی زندگی شما بالاخص در 15 سال اخیر، زعامت امت که به شما سپرده شد مصداق عینی وعده‌ی خدا به رزمندگان و پویندگان راهش را مشاهده می‌کند که اگر به یاری خدا بشتابید به یاری شما می‌شتابید و شما را که ثابت قدم نگه می‌دارد و هر کس از آن خدا باشد، خدا از آن اوست. هجرت شما از وطن عزیز در 14 سال پیش، تحت فشار و اجبار سبیل‌های استبداد و استعمار، یادآور هجرت جد مکرمتان رسول خدا و یاران بزرگوار اوست که به گناه خواستاری جامعه‌ی توحیدی از شهر و دیار خود رانده شدند «الذین اخرجوا من ديارهم بغير حق الا ان يقولوا ربناالله» (5) و بازگشت امروزتان یادآور فتح مبین و عظیم مکه است که سبیل‌های زر و زور و بت‌های فلزی و گوشتی، یکی پس از دیگری از مقر حکمرانی به زیر آورده شدند و حکومت خدایی جای گزین حکومت طاغوتی گردید «لقد صدق‌الله رسوله‌الرؤيا بالحق لتدخلن المسجد الحرام انشاء‌الله آمین.» (6) ملت ایران جان بر کف در انتظار فرمان رهبر عظیم‌الشأن خویش است و تا برقراری جامعه‌ی توحیدی، جامعه‌ای که در آن انسان، از قید بندگی انسان آزاد باشد؛ بهره‌کشی انسان از انسان ملغی گردد؛ از ناهمواری‌ها و نابرابری‌های مصنوعی اثر نماند؛ بت‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی یکسره سرنگون گردد؛ مساوات، برابری و برادری به معنای واقعی کلمه برقرار شود؛ آثار استبداد 2500 ساله و استعمار 400 ساله محو گردد و در يك کلمه، بندگی از آن خدا و حکومت، حکومت الهی باشد، از پای نخواهد نشست. جای چندین هزار شهید 15 ساله‌ی اخیر که حرکت انقلاب مقدس اسلامی ما را با خون خود سرعت بخشیدند، خالی است؛ که بازگشت مظفرانه‌ی رهبر خود و شکوفه‌های به ثمر رسیده‌ی نهال انقلاب را به چشم خود ببینند. اگر امروز در میان ما نیستند ارواح پاکشان ناظر و شاهد خواهد بود و والسلام عليك و علی‌الارواح التي حلت بفنائك و رحمت‌الله و برکاته.» (7)

بیانات امام در فرودگاه مهر آباد:

من از عواطف طبقات مختلف ملت تشکر می‌کنم. عواطف ملت ایران به دوش من، بار گرانی است که نمی‌توانم جبران کنم. من از طبقه‌ی روحانیون که در این قضایای گذشته جان‌فشانی کردند، از طبقه‌ی دانشجویان که در این مسایل، مصایب دیدند، از طبقه‌ی بازرگانان و کسبه که در زحمت واقع شدند، از جوانان بازار و دانشگاه و مدارس علمی که در این مسائل خون دادند، از اساتید دانشگاه، از دادگستری، قضات دادگستری، وکلای دادگستری، از همه‌ی طبقات، از کارمندان، از کارگران، از دهقانان، از همه‌ی طبقات ملت تشکر می‌کنم. آن زحمت‌های فوق‌العاده‌ی شماست که با وحدت کلمه پیروز شدید، البته در قدم اول.» (8)

عکس بیعت پرسنل نیروی هوایی با امام:

«يك روز هم راه‌پیمایی بود به نفع دولت بازرگان. هر کدام از بچه‌ها را گوشه‌ای فرستادند. من مأموریتم مدرسه‌ی علوی بود. آدم مدرسه‌ی علوی، دیدم دور و بر مدرسه خلوت است. رفتم در مدرسه، يك نفر از دفتر امور مطبوعاتی گفت همه‌ی عکاس‌ها را از مدرسه بیرون کنید. من فهمیدم که باید خبری باشد. از من خواستند بچه‌ها را رد کنم که رد کردم. بعد از چند دقیقه دیدم دری از بغل مدرسه‌ی علوی باز شد و تعدادی افسر نیروی هوایی با لباس فرم آمدند تو. گفتند آمدند با امام بیعت کنند و نمی‌توانی عکس بگیری. گفتم اجازه دهید يك عکس بگیرم، برای شما سندیت داشته باشد، ولی طوری می‌گیرم که بچه‌ها توی عکس دیده نشوند. عکس را گرفتم و سر و صدای بختیار را در آورد؛ اما امام گفت واقعیت دارد. حدود 7-8 فریم عکس گرفتیم، همه را هم از پشت. يك نفر پیدا نیست.» (9)

پس از اینکه که عکس بیعت همافران، روز 19 بهمن 1357 در روزنامه‌ی کیهان، با تیتر «هزاران نظامی امروز از برابر امام رژه رفتند» چاپ شد، عکس‌العمل شدیدی فرماندهان نظامی و دولت مردان دولت پهلوی را برانگیخت. به طوری که بعضی، عکس مذکور را مونتاز شده تلقی کردند. عباس قره‌باغی احتمال واقعی بودن عکس را این‌گونه مطرح کرده است:

« غروب روز 19 بهمن ماه، آقای بختیار به من تلفن زده، سؤال نمود: روزنامه‌ی کیهان را دیده‌اید؟ گفتم نه هنوز. اظهار کرد عکس‌عده‌ای از پرسنل نیروی هوایی را در اقامتگاه آقای خمینی چاپ کرده است و اضافه نمود: معلوم است که یکی از عکس‌های مراسم سابق را مونتاز کرده‌اند. سؤال نمودم: چگونه فهمیدید مونتاز کرده‌اند؟ جواب داد کاملاً روشن است. ضمناً از سپهبد ربعی سؤال کردم، ایشان هم اظهار نمود ما بررسی کردیم، این عکس مونتاز شده است و دستور دادیم که در روزنامه‌ها تکذیب کنند. گفتم: الان دستور می‌دهم. ضمن خواستن روزنامه‌ی کیهان چگونگی را از فرمانده نیروی هوایی سؤال کردم. مطالبی را که به نخست وزیر گفته بود، برای من هم تکرار نمود و اضافه کرد که این تبلیغات، دروغی است و تقاضا نمود ستاد بزرگ ارتش‌تاران نیز مراتب را تکذیب نماید. با اعتماد به اظهارات فرمانده نیروی هوایی و نخست وزیر، روابط عمومی ستاد بزرگ ارتش‌تاران، رویداد را تکذیب نمود. آقای بختیار نیز روز 21 بهمن ماه در مجلس سنا آن را کاذب اعلام کرد، ولی از اعمال بعدی همافران و افسران نیروی هوایی شاهنشاهی در روزهای 21 و 22 بهمن، مانند درگیری با افراد گارد و باز کردن درب اسلحه‌خانه‌ها و دادن اسلحه به مخالفین و بالاخره ترمذ مسلحانه در نیروی هوایی شاهنشاهی، معلوم شد که جریان اعلام همبستگی پرسنل نیروی هوایی حقیقت داشته و آقای بختیار و سپهبد ربیعی، هر دو واقعیت را پنهان کرده بودند.» (10)

نخست وزیری مهندس بازرگان:

امام خمینی روز یکشنبه 1357/11/15 طی مراسمی که در مدرسه‌ی علوی برگزار شد، مهندس مهدی بازرگان را به عنوان نخست وزیر دولت موقت، معرفی نمودند: متن حکم امام به این شرح بود:

«بنا به پیشنهاد شورای انقلاب، بر حسب حق شرعی و حق قانونی ناشی از آزادی اکثریت قاطع قریب به اتفاق ملت ایران که طی اجتماعات عظیم و تظاهرات وسیع و متعدد در سراسر ایران، نسبت به رهبری جنبش ابراز شده است و به موجب اعتمادی که به ایمان راسخ شما به مکتب مقدس اسلام و اطلاعی که از سوابقتان در مبارزات اسلامی و ملی دارم، جناب عالی را بدون در نظر گرفتن روابط حزبی و وابستگی به گروهی خاص مأمور تشکیل دولت موقت می‌نمایم تا ترتیب اداری امور مملکت و خصوصاً انجام فرآیند و رجوع به آرای عمومی ملت، درباره‌ی تغییر نظام سیاسی کشور به جمهوری اسلامی و تشکیل مجلس موسسان از منتخبین مردم، جهت تصویب قانون اساسی نظام جدید و انتخاب مجلس نمایندگان ملت بر طبق قانون اساسی جدید را بدهید. مقتضی است که اعضای دولت موقت را هر چه زودتر با توجه به شرایطی که مشخص نموده‌ام تعیین و معرفی نمایید. کارمندان دولت و ارتش و افراد ملت، با دولت موقت شما همکاری کامل نموده و رعایت انضباط را برای وصول به اهداف مقدس انقلاب و سامان یافتن امور کشور، خواهند نمود. موفقیت شما و دولت موقت را در این مرحله‌ی حساس تاریخی از خداوند متعال مسألت می‌نمایم.» (11)

احتمال حمله به مدرسه علوی:

افراد بسیاری، شامگاه روز شنبه 21 بهمن 1357 را آستان حوادث گوناگونی می‌دانستند. از این رو به امام توصیه نمودند که مدرسه‌ی علوی را ترک کرده و به نقطه‌ی امنی بروند، اما به گفته‌ی هاشمی رفسنجانی، امام این توصیه را نپذیرفتند:

«از روز 21 بهمن، درگیری‌های خونین آغاز شد و تا شب، شدت بیشتری گرفت. در شب 22 بهمن تلاش ما این بود که امام را قانع کنیم که محل اقامت خود را تغییر بدهند و در دسترس نباشند. طبیعی بود که آن محل بمباران شود. امام نپذیرفتند. این هر چند که تصمیم خطرناکی بود؛ اما از روحیه‌ی خاص و حماسه‌گرایی امام حکایت می‌کرد و شاید امام نگران بودند که تغییر محل باعث تضعیف روحیه‌ی دوستان و تقویت روحیه‌ی عمال رژیم بشود. بعد از این که از قانع کردن امام ناامید شدیم، به این نتیجه رسیدیم که جمع ما هم نباید از این محل دور بشود.» (12)

مهندس مهدی بازرگان، نخست وزیر دولت موقت که شامگاه روز 21 بهمن در مدرسه‌ی رفاه بود، احتمال داد که به آن جا حمله شود، بدین جهت به نقطه‌ی دیگری پناه برد: «ما بیشتر ساعاتمان در همان مدرسه‌ی رفاه بودیم و آن شب کذا هم همان جا بیتوته کرده بودیم و بعد چون خیلی سر و صدای تیراندازی شنیده می‌شد و خبر هم می‌آوردند و احتمال هم داده می‌شد که حمله‌ی ای بخصوص به آن جا بشود، ما در یک خانه‌ی مجاور در یک کوچه پایین‌تر رفتیم. آنجا، شب را گذرانیم؛ اما صبح که بلند شدیم، دیدیم نه قضایا بر عکس شده و الحمدالله ملت پیروز شده است.» (13)

آیت‌الله سید علی خامنه‌ای هم به مسأله‌ی تهدید مدرسه‌ی علوی اشاره نموده‌اند:

«به یاد دارم عصر روز 21 بهمن به کارخانه‌ای رفته بودم. کارخانه شلوغ شده بود و یک عده آن جا جمع شده بودند. من رفتم آن جا، 10/5 - 11 شب بود که رسیدم به محل سکونتشان (در آن جا) نزدیک منزل دوست و آشنایی گذراندم. در آن جا بود که مسأله‌ی نیروی هوایی و حمله به نیروی هوایی را شنیدم و آن شب چه هیجانی داشتیم. صدای تیر تا صبح قطع نمی‌شد. شب بعد من و مرحوم شهید بهشتی و فکر می‌کنم آقای هاشمی یا آقای باهنر در یکی از منازل اطراف بودیم. هنگام عصر به مدرسه‌ی رفاه آمدند و گفتند که امشب قرار است به مدرسه حمله شود و همه شما کشته خواهید شد، بهتر است متفرق شوید؛ متفرق شدیم. امام در مدرسه‌ی علوی بود و ما مدرسه‌ی رفاه. در اطراف مدرسه‌ی علوی هر سه نفرمان به یک خانه رفتیم و شب آن جا بودیم.» (14)

شهید فضل‌الله محلاتی نیز می‌گوید: امام توصیه‌ی ما را برای انتقال ایشان به نقطه‌ی امن نپذیرفتند و گفتند هر کس می‌ترسد برود:

«شب 22 بهمن در منزل امام بودم. جایی در نظر گرفته بودیم، در پشت مدرسه‌ی علوی [که] اگر شب حمله کردند امام را به آن جا ببریم تا جانشان در خطر نباشد، اما امام راضی نشد. یادم هست آقای هاشمی توی حیاط به من گفت چه کنیم، امام راضی نمی‌شود. مجدداً خدمت ایشان رفتیم، حضرت امام فرمودند: هر کس می‌ترسد برود، من از جای خود تکان نمی‌خورم.» (15)

انقلاب و رسانه‌ها

حوادث روز و شب 21 بهمن 1357 را خبرگزاری‌های متعددی به سراسر جهان مخابره کردند. هم‌چنین روزنامه‌ها و مجله‌های داخلی و خارجی، ستون‌ها، صفحات و عناوین خود را به این امر اختصاص دادند و اخبار آن لحظات حساس و سرنوشت ساز را منعکس نمودند. از جمله روزنامه‌ی کیهان روز یک شنبه 22 بهمن نوشت:

«قسمت‌های وسیعی از تهران پس از ساعت‌ها جنگ و گریز، به تصرف نیروهای مسلح مردم و نیوری هوایی که به مردم پیوسته است در آمد. شدیدترین برخورد بین واحدهای مخصوص گارد شاهنشاهی شب گذشته، هنگام تصرف کلانتری‌ها و مواضع مهم شهر که تاکنون در اختیار فرمانداری نظامی و شهربانی بوده است، صورت گرفت. یکی از این برخوردها هنگام تصرف کلانتری 6 واقع در میدان ثریا روی داد. از شب گذشته در نقاطی که به دست مردم و نیروی هوایی افتاده است، پست‌های نگهبانی دایر شده است و تمام افراد تازه وارد به منطقه بازرسی می‌شوند. اتومبیل‌هایی که قصد عبور از این مناطق را دارند، توسط مأموران مسلح دقیقاً بازرسی می‌شوند و این به گفته‌ی مردم مسلح بدان صورت انجام می‌گیرد تا از نفوذ افراد ارتشی وابسته به رژیم، جلوگیری شود. در جریان برخوردهای شب گذشته و دیروز بعدازظهر، نیروی هوایی و مردم مسلح با گارد شاهنشاهی، تعدادی تانک منهدم شده و به تصرف مردم در آمده است. یکی از این تانک‌ها زیر پل میدان فوزه منهدم شد. در فاصله‌ی میدان فوزه تا پمب بنزین، واقع در خیابان دماوند، خبرنگاران کیهان چهار تانک منهدم شده را شمارش کرده و عکس آنها را گرفته‌اند. در همین فاصله، تعداد زیادی جیب و کامیون متعلق به نیروی زمینی، منهدم شده است. تقریباً تمام کسانی که مسلسل و تفنگ به دست دارند صورت خود را برای شناخته نشدن سیاه کرده‌اند. تعدادی از افراد نیروی هوایی لباس شخصی پوشیده‌اند و برخی از این افراد هنوز لباس نیروی هوایی به تن دارند و برخی دیگر فقط کت یا شلوار شخصی به پا کرده‌اند. از جمله سلاح‌هایی که افراد مسلح نیروی هوایی و مردم عادی به دست دارند و در عملیات سرکوب نیروهای گارد شاهنشاهی و برخی واحدهای نیروی زمینی شرکت دارند، عبارتند از: مسلسل دستی، کلت، تفنگ ام یک و ژ3، سلاح سازمانی ارتش ایران و مسلسل‌های سنگین که تعدادی از آن‌ها را از روی تانک‌های منهدم شده، باز کرده و در مواضع حساس مستقر کرده‌اند. سنگرهای خیابانی هم چنان پابرجاست و با بارندگی دیشب کاملاً مستحکم شده‌اند. در دهانه‌ی کوچه‌های منشعب از خیابان دماوند، نیروی هوایی و شهباز که ما از آن‌ها دیدن کردیم، سنگربندی شده دو روی بام خانه‌ها نیز کیسه‌های شن و خاک دیده می‌شود که پشت آن‌ها افراد مسلح برای مقابله با حمله‌ی احتمالی گارد شاهنشاهی و سایر افراد مسلح، سنگر گرفته‌اند. تعدادی تفنگ مخصوص شلیک گاز اشک‌آور نیز مردم به دست آورده‌اند. ما خود، شاهد دستگیر بیک سرباز گارد شاهنشاهی به وسیله‌ی افراد مسلح نیوری هوایی و مردم مسلح بودیم. این

سرباز را که دستش در جریان عملیات دستگیری مجروح شده بود، با مراقبت شدید و در محاصره‌ی مردم مسلح به مقر فرماندهی عملیات می‌بردند و بدون وقفه به مردمی که می‌خواستند انتقام بگیرند، اخطار می‌کردند که کنار بروند تا او به ستاد عملیات منتقل شود و درباره‌اش تصمیم منطقی گرفته شود. منطقه‌ای که مرکز عملیات است بشدت محافظت می‌شود و از نزدیک شدن افراد به آن به شدت جلوگیری می‌شود. در جریان منهدم کردن تانک‌ها از آتش‌بارهای به غنیمت گرفته شده از گارد توسط نیروی هوایی، استفاده شده بود. افراد مسلح از منطقه حفاظت می‌کنند. افراد آماده برای پیوستن به نیروی هوایی مسلح، بی‌وقفه در تلاش هستند تا مجروحین و تیرخوردگان را به بیمارستان‌ها و پست‌های امدادی منتقل کنند. دیشب تلفات نیروهای زمینی و گارد بیش‌تر از مردم مسلح و نیروی هوایی بود. تعدادی از افراد بدون سلاح نیز که در منطقه‌ی به اشغال در آمده در حرکت بودند، تیر خورده‌اند. در منطقه از یکی از افراد شنیدیم که مقداری از تیراندازی‌ها به منظور قدرت نمایی انجام می‌گیرد. غیر از خیابان‌ها، در داخل پادگان‌های نیروی هوایی نیز افراد مسلح سنگر گرفته‌اند و تقریباً از چهار طرف به سوی مهاجمین گارد تیراندازی می‌کنند. شب گذشته روی بام‌های منطقه، بسیاری از زن‌ها و پیرمردها برای پیروزی افراد مسلح و نیروی هوایی دعا می‌کردند.» (16)

تصرف رادیو و تلویزیون

در حالی که بعدازظهر روز یکشنبه 22 بهمن ماه 1357 ارتش اعلام بی‌طرفی کرده بود، بختیار نیز نخست‌وزیری را ترک نموده بود و مردم هم بسیاری از مراکز نظامی و انتظامی را در تصرف خود داشتند؛ اما تنها یکی از مراکز بسیار پر اهمیت، هم چنان از دسترس انقلابیون به دور مانده بود و آن مراکز رادیو و تلویزیون بود. یکی از شخصیت‌هایی که در تصرف رادیو و تلویزیون نقش عمده‌ای داشت، شیخ فضل‌الله محلاتی بود:

«عصر ما تصمیم گرفتیم که برویم رادیو و تلویزیون را تصرف کنیم. آن جا هم زد و خورد بود و بخصوص در جام جم، خیلی از نیروها استقامت می‌کردند. چون رادیو را اگر کسی بگیرد کار دیگر تمام است. من چهار نفر مسلح برداشتم و رفتم برای تصرف رادیو. یک ایستگاه رادیو داریم در بی‌سیم، نزدیک چهارراه سید خندان. ما تا نزدیکی‌های چهارراه قصر توانستیم برویم. هر جا که رفتیم دیدیم که تیراندازی است، نمی‌گذاشتند که برویم توی خود بی‌سیم، البته یک مهندسی که من حالا اسمش یادم نیست - خدا خیرش بدهد - در تماس با ما بود و می‌گفت اگر خودتان را برسانید داخل رادیو - آنجا هم تعطیل بود، همه فرار کرده بودند - من دستگاه را راه می‌اندازم. به هر صورت رفتیم، در حالی که از هر کجای که می‌خواستیم برویم، وارد خیابان شویم دیدیم تیراندازی است. نیم ساعتی رفتیم توی دفتر مرکز اعتصابات [کمیته‌ی اداری اعتصابات] که مرحوم باهنر و این‌ها آن جا دفتری داشتند و از آن جا دوباره تلفن کردیم به آن مهندس و گفتیم که ما از هر کجای که می‌آییم تیراندازی است. گفت که من در را باز می‌گذارم که ماشینتان دم در معطل نشود. شما بروید دم پل، از آن جا با سرعت بیایید داخل. همین کار را کردیم و رفتیم. حتی گلوله‌ای به ما اصابت نکرد و ما رفتیم داخل بی‌سیم. ساعت پنج و ربع بعدازظهر بود. سه ربع - یک ساعتی طول کشید تا این بنده خدا دستگاه را راه انداخت. من هم یک نوار قرآن برده بودم و یک نوار "خمینی ای امام"، یک سرود هم بود که ظاهراً آن موقع می‌خواندند. یک پیامی هم آن روز امام داشتند که مردم از خودشان دفاع کنند و دستورالعمل آن روز بود. ما رفتیم آن جا، ساعت شش و ربع بود. آن جا من هم نگفتم سخن گو کی هست، رادیو را روشن کردیم و گفتیم: بسم‌الله الرحمن الرحیم، این صدای انقلاب اسلامی ایران است. مردم با شنیدن این مطلب خیلی غوغا کرده بودند. یک مقدار صحبت کردیم و پیام امام را خوانیم و نوارها را گذاشتیم. بعد ما فهمیدیم که این رادیو تلویزیون چقدر خوراک می‌خواهد. ما یک ساعت آن جا رادیو را اداره کردیم. فریدون سحابی برادر مهندس هم همراه من آمده بود. حالا نمی‌دانم او چه می‌کند، گاهی من می‌نوشتیم، او می‌خواند. گفتیم: من می‌نویسم شما بخوان. گاهی از حفظ همین طوری می‌خواندیم. دو دفعه پیام امام را گذاشتیم، دو دفعه نوار را گذاشتیم. ساعت شش و ربع تلفن کردند و گفتند که جام جم گرفته شد و آن جا را متصل کردند به جام جم. ما هم سوار ماشین شدیم، رفتیم جام جم. وقتی رفتیم دیدیم آقای موسوی اردبیلی پیام امام را خوانده و دارند یکی یکی پیام می‌دهند. کارگردان هم چپی‌ها بودند. قطب‌زاده هم آمده بود آن جا.» (17)

در وصف روحیه‌ی مردم ایران، بویژه تهران، در روز 22 بهمن 1357 نویسندگان متعددی از هر حزب، دسته، گروه و گرایش سیاسی سخن گفته‌اند. رضا براهنی با گرایش چپ از این نویسندگان است:

«جمعیت خروشان را دیدم که نه به خواب دیده بودم و نه در تاریخ‌ها خوانده. حدود ساعت یازده صبح، وقتی که به اتفاق یکی دو سه نفر از دوستان به رو به روی دانشگاه رسیدیم، انسانی را سنگر انسانی دیگر دیدیم. در چشم‌های این هزاران چهره‌ی انقلاب جز عزم، عزمی عظیم برای گرفتن تمام سربازخانه‌ها، برای پایین آوردن تمام پرچم‌های قلدری و برای تسخیر کلیه‌ی زندان‌های شاه و امپریالیسم، ندیدم. گاه تشویش از چشمی به چشمی، از چهره‌ای به چهره‌ای و از صدایی به صدایی منتقل می‌شد. عشرت‌آباد کمک می‌خواهد. عشرت‌آباد فشنگ می‌خواهد و بعد تفنگ‌داران و مسلسل‌داران و شمشیرداران جوان و به هر آن چیزی که چرخ داشت و می‌توانست به سوی عشرت‌آباد بچرخد، می‌آویختند و راه عشرت‌آباد را در پیش می‌گرفتند. این جوانان چنان از اتوبوس‌ها، موتورسیکلت‌ها و کامیون‌ها و جیب‌های به چنگ افتاده‌ی ارتش می‌آویختند که انگار سال‌ها مشق چنین کاری را کرده بودند و مردم که همه جای دانشگاه را پوشانده بودند و چنان خود به خودی هم ناخودگانه و هم با هدف به یک طرفه‌العین باز می‌کردند که انگار وسایل و وسایط نقلیه‌ی رزمندگان جوان ایران، از خیابان‌های سراسر خالی حرکت می‌کردند. سرعت عزم، هدف‌گیری و دسته‌جمعی کار کردن و حتی اگر لازم شد دسته جمعی مردن، رنگ‌ها و صیغه‌های اصلی و اساس این تحرك‌ها و جوشش‌ها بود و بعد نخست سر آمبولانس‌ها پیدا می‌شد، صدای آژیر در اقطار شهر می‌پیچید و مدرم باز راه را باز می‌کردند و بعد رزمندگان عزیز از نبرد عشرت‌آباد برمی‌گشتند؛ با غنایمی از نوع مسلسل، تفنگ، کامیون و اتوبوس و سیل جمعیت به اتفاق رزمندگان صلابر می‌داشت عشرت‌آباد را گرفتند، عشرت‌آباد را گرفتند و رزمنده‌ای، تک تیری از مسلسل خود را به هوا در می‌کرد تا فتح عشرت‌آباد را نقطه‌ی ختامی در آسمان گذاشته باشد و تازه این فتح آغاز فتوحات دیگر بود. به ناگاهن همه‌م در لب‌ها و سینه‌ها و در چهره‌های جمعیت می‌پیچید که ارگ کمک می‌خواهد، اسلحه پیدا کنید، بروید ارگ کمک می‌خواهد. تعداد کثیری از جمعیت، این دعوت را لبیک می‌گفتند. نه کسی به افتخار می‌اندیشید نه به مرگ، همه - این حقیقت زلال‌ترین این حقیقت‌هاست - به یک چیز می‌اندیشیدند: تصرف ارگ و پیش از آن رادیو گرفته شود می‌پرسیدند: رادیو را گرفتند و طوری سؤال می‌کردند که انگار باید رادیو را گرفته باشند.» (18)

پانوشت:

1- محمود دعایی، مجله‌ی حوزه، مرداد و شهریور 1370، شماره‌ی 45، صص 78-79

2- احمد خمینی، دلیل آفتاب، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، تهران 1375، ص 79

3- امام خمینی، پیشین، جلد 2، ص 228

4- احمد خمینی، پیشین، ص 76

5- «آن مؤمنانی که به نا حق از خانه‌هایشان آواره شدند بدون جرمی جز آن که می‌گفتند پروردگار ما خدای یکتاست.» سوره‌ی حج، آیه‌ی 40

- 6- «به راستی که خدا رؤیای پیامبرش را به حقیقت پیوست که شما در امن و امان وارد مسجدالحرام خواهید شد.» سوره‌ی فتح، آیه‌ی 28
- 7- اکبر خلیلی، گام به گام انقلاب، حوزه‌ی هنری، تهران، 1375، ص 269
- 8- امام خمینی، پیشین، جلد 6، ص 8
- 9- روزنامه‌ی همشهری، اردیبهشت 1380، ص 25
- 10- قره‌باغی، پیشین، ص 310
- 11- امام خمینی، پیشین، ص 54
- 12- اکبر هاشمی رفسنجانی، پیشین، ص 335
- 13- عبدالرضا هوشنگ مهدوی، پیشین، ص 379
- 14- سید علی خامنه‌ای، یادهای سبز (ویژه‌نامه‌ی ماهنامه‌ی جانباز) بهمن 1378، ص 7
- 15- فضل‌الله محلاتی، پیشین، ص 9
- 16- روزنامه‌ی کیهان، 1357/11/21
- 17- فضل‌الله محلاتی، پیشین، صص 113-114
- 18- رضا براهنی، در انقلاب ایران چه شده است و چه خواهد شد؟ کتاب زمان، تهران 1358، ص 121

منبع: [تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی از مهاجرت امام خمینی به پاریس تا پیروزی](#)